

مقاله

ابوبکر باقلانی و معاصرانش

جدل شیعی/سنی و کتاب تازه‌ای درباره امامت

• حسن انصاری قمی

ابوبکر باقلانی (د. ۴۰۳ ق.)، یکی از بزرگ‌ترین متکلمان سنت اشعری و از اندیشمندان برجسته جهان اسلام است. وی در تدوین و ارائه سازوار کلام اشعری در یک دستگاه منظم کلامی، سهم بسیار مهمی داشته است. او و دو معاصر برجسته‌اش در کلام اشعری، یعنی ابن فورک و ابواسحاق اسفراینی، هر یک به گونه‌ای در ترویج و تنظیم کلام ابوالحسن اشعری سهم مهمی داشته‌اند. متأسفانه در ایران تقریباً هیچ مطالعه جدی در خصوص اشعریان صورت نگرفته و تنها می‌توان به چند مقاله در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی اشاره کرد که در این زمینه مطالعات خوبی انجام داده‌اند. به طور کلی، تلقی اهالی فلسفه در ایران از کلام اشعری، تلقی نادرستی است و آنان را به عنوان قشربیان و مخالفان با شیوه‌های عقلی و چیزی در ردیف حنبلیان قلمداد می‌کنند. این در حالی است که اشعریان از شیوه‌های استدلالی به سبک متکلمان استفاده می‌کرده‌اند و در تحکیم علم کلام سهم بسیار مهمی داشته‌اند. این امر به این دلیل است که معتزلیان، گرچه در تأسیس علم کلام نقش اصلی داشته‌اند، اما آنان گرایشی پرطرفدار در تاریخ اسلام نبوده‌اند. اما اعتقاد اشعری، اعتقاد بخش عظیمی از مسلمانان سنی بوده و بسیاری از متفکران تأثیرگذار در جریان عام اسلامی از میان آنان بیرون آمدند (برای نمونه غزالی و فخر رازی). البته درست است که در پاره‌ای از مسائل اعتقادی، آنان ناچار بودند که در چارچوب سنت اعتقادی اهل سنت و جماعت حرکت کنند، اما





می‌شد، در نظر گرفت و مورد مطالعه قرار داد. در کنار متکلمان، باید از حلقه‌های فلسفی بغداد در همین دوره زمانی و فعالیت کلامی متکلمان مسیحی هم یاد کرد که بی‌اندازه در دانش کلام در سده چهارم هجری قمری تأثیرگذار بودند. طبعاً در چنین محیطی فضا برای ابداع و نظریه‌پردازی در دانش‌های دینی به صورت سازواری فراهم می‌شد. بیشتر نمایندگان اصلی جریان‌های مذهبی تقریباً در بیشتر علوم اسلامی، آثاری اساسی و ماندگار از خود بر جای می‌گذاشتند.

قاضی عبدالجبار هم متکلم بسیار برجسته‌ای بود و هم در دانش اصول فقه با ارائه کتاب العمد نقش بسیار مهمی در تحول این علم در میان شیعه و سنی از خود بر جای گذاشت. در مباحث قرآنی و تفسیر قرآن هم، همین سخن را می‌توان درباره او تکرار کرد. سهم قاضی عبدالجبار در تفسیر قرآن و بحث‌های قرآنی و نیز در دفاع از آموزه‌های اسلامی در برابر متکلمان مسیحی و عقاید زندیقان و ملحدان از شماری دیگر از کتاب‌های وی پیداست. با وجود این که قاضی آثاری مهم در فقه و حدیث نداشته است، و نمی‌توان او را با دانشمندی چون شیخ مفید در این زمینه‌ها مقایسه کرد؛ اما به هر حال تأثیری که وی در ساختار علم اصول فقه گذارد، به همان میزان اصول فقه امامیه از شریف مرتضی متأثر گشت. پیش از قاضی عبدالجبار، ابو عبدالله بصری، متکلم بصری بغداد و شماری از فقیهان حنفی این شهر، در تدوین و

در جزئیات مسائل کلامی، راه برای پذیرش بسیاری از عقاید کلامی و فلسفی باز بود. راه برای فلسفی شدن تفکر کلامی به طور کلی مرهون متکلمان اشعری است. نمونه‌هایی مانند جوینی، غزالی، شهرستانی و فخر رازی گواه این سخن هستند. تفکر کلامی اشعری تاکنون، موضوع چند تحقیق مهم از سوی ریچارد فرانک (به زبان انگلیسی) و دانیل ژیماره (به زبان فرانسه) قرار گرفته است.

در دوران باقلانی، معتزلیان نماینده‌ای در سطح او یعنی قاضی عبدالجبار همدانی و امامیه نماینده‌ای برجسته یعنی شیخ مفید داشتند. این سه شخصیت هر سه در بغداد می‌توانسته‌اند با آثار و اندیشه‌های هم آشنا شده باشند. ما البته گزارش‌های تاریخی درباره این ارتباط داریم. فضای بغداد در دوره آل بویه، فضایی کم و بیش مناسب برای گفت‌وگو میان مذاهب و ادیان بوده است. با وجود نزاع‌های شهری و جریان‌های غوغا سالار عامه در این شهر، با این وصف باز آزادی بحث برای همه گروه‌ها و جریان‌های مذهبی از حنبلیان و اصحاب حدیث گرفته، تا معتزلیان و اشعریان و اباضیان و امامیه و زیدیه وجود داشت و این نکته از آثار و نوشته‌ها و مجالس درس نمایندگان این جریان‌ها به خوبی پیداست.

در مباحث مذهبی، تأثیر و تأثر میان همه این جریان‌ها وجود داشت و نمی‌توان هر یک را بدون در نظر گرفتن محیط آنان و اندیشه‌های دیگری که در این محیط، از سوی دیگران مطرح

مباحث مؤلف در رابطه با رد بر اصحاب دیانات و فرق معطله و یا الحادی است و بنابراین مشتمل بر تمامی نظرات باقلانی درباره جزئیات موضوعات کلامی نیست. کتاب‌های شرح اللمع و هدایة المسترشدين او، احتمالاً مهم‌ترین کتاب‌های او از این لحاظ بوده است که اولی به کلی از میان رفته و دومی که تنها بخش‌هایی از آن باقی مانده، هنوز به چاپ نرسیده است. اگر روزی تاریخ تحول علم کلام بر اساس تمامی منابع موجود از میان آثار اشعری و شاگردان و طبقات بعدی و به ویژه آثار شاگردان باقلانی و نیز آثار جوینی و ابوالقاسم انصاری و دیگران تا دوره فخر رازی همگی منتشر و یا دست کم مورد مقایسه قرار گیرند، البته سهم باقلانی در کلام اشعری و به طور کلی در دانش کلام را بهتر می‌توان تبیین کرد. از میان آثار جوینی که سهم مهمی در تحول کلام اشعری داشته و در واقع نقطه عطفی در این زمینه قلمداد می‌شود، تنها بخش کوچکی باقی مانده و مورد تحلیل قرار گرفته است. به ویژه کتاب الشامل او که اثر بسیار مهمی است، به طور کامل در اختیار ما نیست. می‌دانیم که جوینی به طور خاص به نظرات باقلانی توجه داشته است. از دیگر سو، باقلانی به مسئله شبهات مرتبط با قرآن و موضوعات کلامی وابسته به آن نیز علاقه‌مند بوده و در کتاب اعجاز القرآن به مسئله مهم اعجاز پرداخته و در کتاب الانتصار، به شبهات و موضوعاتی که در حول و حوش قرآن مطرح می‌شد، پاسخ داده است. از جمله این موارد، موضوعات مرتبط با تحریف در قرآن و یا پاسخ به تأویل‌های اهالی باطن است. کتاب او در رد بر باطنیان و اسماعیلیان، از نخستین و مهم‌ترین نمونه‌های ادبیات ضد اسماعیلی بوده است که نشان از حساسیت او نسبت به تشیع دارد. این حساسیت در کتاب‌های دیگر او نیز کاملاً پیداست و اساساً بخشی از دلمشغولی علمی او را تشکیل می‌دهد. از مناسبات و مناظرات او با شیخ مفید نیز این امر کاملاً هویدا است. این به دلیل زندگی او در بغداد و ارتباط با دستگاه خلافت نیز بوده است. در بغداد، وی شاهد قدرت گرفتن روز افزون شیعیان امامی بود و به عنوان متکلم سنت، نمی‌توانست نسبت به حضور و تأثیر شیخ مفید و حلقه کلامی و اعتقادی او بی‌تفاوت باشد به همین دلیل هم، نسبت به دیگر معاصران اشعری خود که در شهرهای خراسان می‌زیستند، بیشترین توجه را نسبت به عقاید امامیه داشت. از کتاب‌های مختلف او و از جمله کتاب الانتصار وی که درباره قرآن است، حساسیت او نسبت به امامیه و عقاید آنان روشن می‌شود. در مجموع، اطلاعات او نسبت به امامیه و عقاید آنان خوب و ظاهراً متکی بر اطلاعات شخصی و

تحول اصول فقه، سهم بسیار مهمی را ایفا کردند. در همین محیط، ابوبکر باقلانی، هم در حوزه مسائل قرآنی کتاب داشت و هم در زمینه دفع شبهات و دعاوی جریانات کلامی و فلسفی مخالف با عقاید اسلامی، چندین کتاب مهم نوشت و در عین حال در اصول فقه نیز بسیار تأثیرگذار بود و چندین کتاب بزرگ در اصول فقه از خود به یادگار گذاشت که یکی از آنها به چاپ رسیده است. وی البته در فقه و حدیث شاخص نبود؛ اما متکلمی، طراز اول محسوب می‌شد و به ویژه در رد بر متکلمان مسیحی و عقاید الحادی و اندیشه‌های فلسفی کارهای مهمی ارائه داد. در کنار این، حساسیت فوق العاده‌ای نسبت به مذاهب کلامی غیراشعری داشت و در نقد اندیشه‌های معتزلیان و به ویژه قاضی عبدالجبار، کتاب می‌نوشت. کتاب التمهید او بیشتر جهت رد بر مذاهب و اندیشه‌های اهل الحاد و تعطیل نوشته شده است؛ در عین حال او کتاب‌های مستقلی نیز در رد بر سایر فرق و به ویژه در مسائل محض کلامی داشته است.

البته با وجود تأثیری که آثار باقلانی بر کلام اشعری در دوره بعد گذارده و به خصوص امام الحرمین جوینی از آثار او و به ویژه شرح اللمع استفاده بسیاری در کتاب‌های خود و از آن جمله در الشامل برده، اما باید گفت که به دلیل آنکه ما بسیاری از این آثار را، امروزه در اختیار نداریم، نمی‌توانیم تصویر روشن و کاملی از دستاوردهای کلامی ارائه کنیم. تنها با مقایسه میان کتاب‌های او و نیز پاره‌هایی که از او در آثار بعدی در اختیار است با آنچه از ابوالحسن اشعری می‌شناسیم، می‌توانیم دستاوردهای کلامی باقلانی را تا اندازه‌ای بازشناسیم. عناوین آثار او می‌تواند ما را از گستره فعالیت‌های کلامی او تا اندازه‌ای مطلع کند. امروزه با در دست داشتن کتاب مجرد مقالات أبی الحسن الأشعری، ابن فورک، اطلاع ما از اندیشه‌های کلامی ابوالحسن اشعری به مقدار زیادی فزونی یافته است و همین امر می‌تواند به درک ما نسبت به افزوده‌های باقلانی در منظومه اشعری یاری رساند. ابن خلدون که بنابر سنت اشعریان شمال آفریقا، اطلاع خوبی از سنت کلامی اشعری داشته، پیرامون سهم باقلانی در کلام، مطالب معروفی دارد که بارها مورد تحلیل قرار گرفته، از جمله ولفسون در فلسفه علم کلام، در رابطه با آن سخن گفته است. به هر حال کتاب التمهید که مهم‌ترین کتاب کلامی چاپ شده باقلانی است، نمی‌تواند به تنهایی منبعی کافی برای این مقصود باشد؛ دلیل این امر این است که اولاً این کتاب محصول سال‌های نخست فعالیت کلامی باقلانی است و ثانیاً بیشتر آن ناظر به شماری از

قاضی عبدالجبار به مسائلی توجه داشت که از سوی شیخ مفید در محافل درسی او در بغداد مطرح می‌شد و احتمالاً شهرت آن به ری، محل املائی کتاب المغنی هم می‌رسید. پیش از شیخ مفید هم البته شماری از نویسندگان امامی به تدوین این گونه مباحث روی آورده بودند، اما به نظر نمی‌رسد که آزادی طرح این گونه مباحث برای شیعیان، آن مقدار که در دوره شیخ مفید بود، پیش از آن وجود داشته است. بخشی از مباحث، مسائلی درباره کیفیت انتخاب خلفا و طعن در آن شیوه‌ها بود. اما بخش مهم‌تر در رابطه با رفتارهای خاص آنان بود که به نظر شیخ مفید و سایر امامیه جزء رفتارهای بدعت‌آمیز و قابل انتقاد بود. در این میان به دلیل همفکری امامیه و برخی از معتزله در خصوص مثالب خلیفه عثمان در دوره دوم خلافتش، معمولاً نوع استدلال‌ها در این زمینه، گاه از یکدیگر وام گرفته می‌شد. این نوع مطالب در رابطه با خلیفه عثمان از سوی شماری از متکلمان معتزلی برای رد بخشی از دوران خلافت او مطرح می‌شد. البته نظرها در این باره یکسان نبود. خوارج هم، در همین زمینه خاص، آراء مشابهی داشتند که در ارتباط با مسائلی که امامیه و شماری از معتزله مطرح می‌کردند، قرار داشت و احتمالاً از یکدیگر اخذ و اقتباس می‌شد. در مورد دو خلیفه نخست، البته معتزلیان کاملاً با امامیه اختلاف نظر داشتند. بنابراین بخشی از مطالب قاضی عبدالجبار به پاسخ گویی به عقاید امامیه در این باره اختصاص داشت. از دیگر سو، مسئله اختلافات صحابه و فتنه کانون نظریه‌پردازی نویسندگان مسائل امامت بود. در این مورد اختلاف اساسی معتزله در دو محور بود. یک محور، پاسخ به مطالبی که امامیه در انتقاد از شماری از صحابه و عایشه داشتند که معتزلیان را به پاسخ گویی برای تبرئه شماری از آنان، به صورت مختلف وا می‌داشت. اما در اینجا بیشتر مسئله معتزلیان و از جمله قاضی عبدالجبار، پاسخ به دعاوی اهل سنت و به طور خاص عثمانیه بود که در جهت دفاع از عملکرد حضرت امیر(ع) در فتنه قتل عثمان و جنگ‌های داخلی (فتنه) اختصاص می‌یافت. طبعاً در این گونه موارد اشتراکات بحث با مسائل مورد دفاع امامیه بسیار بود. به ویژه قاضی، بخشی را به رد دعاوی خوارج و گروه‌های محکمه در دفاع از رفتار حضرت امیر(ع) در مسئله تحکیم و برخورد حضرت با حروریه ارائه می‌کرد. این گونه مسائل که بیشتر آنها با عقاید امامیه مشترک بود، در سنتی از تبادل نظرها میان امامیه و معتزله شکل گرفته بود. اهل سنت هم در رد دعاوی خوارج، کم و بیش از مطالب مشابهی استفاده می‌کردند. آنچه در کتاب المغنی در پاسخ به عقاید امامیه به طور خاص

یا اطلاع از کتاب‌های آنان بوده است. همین‌جا باید این نکته را نیز اضافه کنم که یکی از دو استاد اصلی باقلانی در علم کلام که شاگرد ابوالحسن اشعری بوده است، ابوالحسن الباهلی است که بنا بر ادعای منابع اشعری، می‌دانیم در آغاز بر مذهب امامی بوده است و بنابراین شاید یکی از راه‌های آشنایی باقلانی با امامیه و حساسیتش در برابر آنان به این استاد مربوط باشد که به هر حال از عقاید امامی دست کشیده بود و به مذهب استادش اشعری درآمده بود (نک: الفهری، فهرست اللبلی، دار الغرب الاسلامی، ص ۷۰). قبل از اینکه دنباله سخن را درباره باقلانی، پی بگیرم، لازم است درباره ادبیات جدل‌نگاری امامت در همین دوره، نکاتی را متذکر شوم:

در دوره باقلانی، از یک سو معتزلیان و از همه مهم‌تر قاضی عبدالجبار در پی ارائه نظامی برای اندیشه امامت بر اساس آموزه‌های خود بودند. قاضی در کتاب المغنی، مجلدی را به امامت اختصاص داد. تکیه اصلی قاضی در این کتاب بحث درباره امامت و ضرورت وجود او از یک سو و به طور خاص بحث درباره امامت خلافت خلفای راشدین بود که بیشترین بحث‌ها در آن زمان حول این محور می‌گشت. یکی از مسائل اساسی بحث درباره فضیلت و افضلیت و مناظرات آن در مورد چهار خلیفه راشدین بود، اما مهم‌تر از آن مسئله‌ای که موجبات اختلاف را میان شماری از گرایش‌ها و فرق اسلامی فراهم کرده بود، مسئله استحقاق امامت هر یک از چهار خلیفه و اختلافاتی بود که در این میان مطرح می‌شد. از یک سو امامیه با طعن در مبانی خلافت سه خلیفه نخست، نظراً مبانی سننیان و معتزلیان را در پذیرش خلافت سه خلیفه نخست به چالش می‌کشیدند و بنابراین، ضروری بود که قاضی به این مسائل پاسخ گوید. طبعاً در اینجا بود که مباحث نص و یا اختیار و مسئله ضرورت عصمت و مواردی از این قبیل مطرح می‌شد. بخش دیگری که بیشتر جنبه تاریخی داشت، بحث درباره خلافت هر یک از خلفا، فارغ از مبانی مقام خلافت بود. در اینجا امامیه به عنوان مهم‌ترین گرایشی که سخت‌ترین انتقادات را به شیوه انتخاب و عملکرد سه خلیفه نخست وارد می‌کردند، بزرگ‌ترین مسئله نویسندگان سنی و معتزلی بود. قاضی عبدالجبار ناچار بود که به تک تک این موارد پاسخ گوید. مطاعنی که نسبت به خلفای سه گانه از سوی امامیه وارد می‌شد، ریشه در ادبیات حدیثی و کلامی دوره‌های پیشتر داشت، اما عملاً از نیمه سده سوم و با کتاب‌های فضل بن شاذان و مانند او به طور جدی‌تر و مستند به روایات سنی مطرح می‌شد. اما به نظر می‌رسد، بیش از همه

برخلاف اسماعیلیان و زیدیان، حتی در دوره آل بویه، خطری سیاسی برای دستگاه خلافت قلمداد نمی‌شدند، اما به دلیل قدرت جریان کلامی امامیه، عملاً کتاب‌های کلامی سنیان در موضوعات امامت، دست کم در این دوره به پاسخ‌گویی به مواضع آنان در جزئیات مسائل تبدیل شده بود.

نمونه این امر ابوبکر باقلانی است که در کتاب التمهید خود، در بحث امامت به تفصیل عقاید امامیه را درباره نص و رد اختیار و نیز رد خلافت خلفای سه‌گانه پاسخ داده است. این مسئله نشان دهنده اهمیت مواضع امامیه در این باره است. جالب اینکه، این کتاب را باقلانی، برای عضدالدوله بویه‌ی نوشته که شیعی مسلک بوده است؛ اما با وجود ارتباط او با آل بویه، این امر مانع از ادبیات ضد شیعی و ضد امامی او نشده است. باقلانی در بخش امامت این کتاب، بنای خود را بر نوشته‌ای املا شده از سوی خودش، که بیشتر درباره امامت ارائه داده، می‌گذارد و آن را با اضافاتی در این بخش نقل می‌کند. آن نوشته، همان‌طور که باقلانی در آغاز بحث امامت خود در التمهید متذکر شده، پیشتر به عنوان مدخلی برای کتاب دیگرش با عنوان مناقب الأئمة و نقض المطاعن علی سلف الأئمة، بوده است. در روایت مفصل‌تر این مختصر که امروزه آن را در کتاب التمهید می‌بینیم، غرض اصلی باقلانی که این کتاب را در دربار آل بویه نوشته بوده است، پاسخ‌گویی به عقاید امامیه درباره امامت بوده است.

کتاب مناقب الأئمة باقلانی تا چندی پیش هنوز به چاپ نرسیده بود. اما هم‌اینک این کتاب حدود بیش از ۸۰۰ صفحه در بیروت و به کوشش سمیره فرحات منتشر شده است. البته این چاپ تنها شامل مجلد دوم کتاب است و در آخر آن در نسخه خطی تأکید شده که کتاب پایان گرفته است. اما مجلد اول آن متأسفانه از میان رفته و ظاهراً از آن خبری در دست نیست. متن اصلی و پایه بخش امامت التمهید که از سوی خود مؤلف به عنوان مدخل کتاب مناقب الأئمة عنوان شده، طبعاً در این چاپ موجود نیست. از عنوان کتاب مناقب الأئمة و نقض المطاعن علی سلف الأئمة هم برمی‌آید که کتاب، متضمن مسائل اصلی بحث امامت نبوده و تنها مشتمل بر مناقب خلفای راشدین و رد بر مطاعنی بوده که بر آنان مطرح می‌شده است. از همین‌جا به خوبی روشن می‌شود که کتاب پاسخی بوده به مطاعن مطرح شده از سوی امامیه، گروه‌های خوارج و احتمالاً معتزله. بنابراین کتاب، دفاع‌نامه‌ای است از خلفای راشدین، حسب اعتقاد مذهب اهل سنت و جماعت. حسب اعتقاد مذهب سنی در دوره تثبیت، اعتقاد به امامت خلفای چهارگانه

نمود داشت، مسائل ویژه امامیه در خصوص طعن در خلافت سه خلیفه بود و بنابراین پاسخ‌گویی به تمامی مطاعن، الزامی به نظر می‌آمد. اما از دیگر سو، مسئله نص و اختیار و مسئله تفضیل نیز مباحث مهمی بودند که از دوره‌های پیش از قاضی عبدالجبار، در میان معتزلیان پاسخ‌گویی به امامیه در این موارد به یک سنت تبدیل شده بود. از این میان، مسئله نص از همه مهمتر بود. طبقه ابوعلی و ابوهاشم جبایی و نیز ابوالقاسم بلخی و امثال آنان از پیشتر، ردیه‌های خود را علیه عقاید امامیه در کتاب‌های خود مطرح می‌کردند، که تقریباً چیزی از این آثار در اختیار نیست. در کتاب‌های جاحظ و نیز در کتاب الانتصار ابوالحسن خیاط نمونه‌های این جدل دیده می‌شود. بخشی دیگر از انتقادات قاضی عبدالجبار و معتزلیان علیه امامیه، به عقاید ویژه امامیه، از جمله در مسئله غیبت امام غائب(ع) و یا عقاید خاص درباره مقام و طبیعت امام و یا پاره‌ای از اعتقادات آنان درباره قرآن و امثال آن باز می‌گشت. البته معتزله به عقاید باطنیان و اسماعیلیان نیز در دوره قاضی عبدالجبار و به دلیل ضرورت زمان توجه داشتند؛ همان توجهی که نزد باقلانی به کتاب مهم او در انتقاد از باطنیان و فاطمیان منجر شد. قاضی در تثبیت دلائل النبوة به این‌گونه مسائل توجه داشت.

در این دوره، شاخص بحث‌های کلامی درباره امامت نزد امامیه، شیخ مفید بود که هم کتاب‌هایی درباره اثبات اصول امامت حسب النظر امامیه داشت و از طریق بهره‌گیری از مبانی کلامی به آن می‌پرداخت و هم به دلیل اهمیت مسئله غیبت که به تازگی مهم‌ترین مسئله امامیه و محل انتقاد از سوی همه مخالفان شده بود، اهتمام ویژه‌ای به این مسئله در پاره‌ای از کتاب‌ها و رسائل خود نشان داد. مسئله اختلافات صحابه و موضع حضرت امیر(ع) در قتل عثمان و فتنه، یکی از مهم‌ترین دلمشغولی‌های شیخ مفید بود که در کتاب الجمل و برخی کتاب‌های دیگر خود را بروز داده است. همان‌طور که پیشتر گفتیم، این مسئله به طور عمومی نزد متکلمان مذاهب مورد بحث بود. طبعاً در محیط بغداد، این بحث‌ها به صورت شفاهی و در دیدارها و مناظرات رودررو هم، مجال بروز داشت که آثار آن را در ادبیات این دوره می‌بینیم. پاسخ شریف مرتضی به بحث امامت کتاب المغنی در کتاب الشافی و نقد ابوالحسن البصری، شاگرد قاضی عبدالجبار از کتاب الشافی، نشان از زنده بودن این بحث و ارتباط مباحث مطرح شده دارد. شریف مرتضی در الشافی، مواضع خود را نسبت به نظریات و ردیه‌های قاضی در المغنی به تفصیل مطرح می‌کند. گرچه امامیه

خلافت فاطمی مصر و نیز حکومت‌های سلطانی و از همه مهمتر، از سوی حکومت آل بویه سخت مورد تهدید قرار گرفته بود. عموماً، علمای سنی در بغداد در سده چهارم و به خصوص در برابر آل بویه، جانب خلفای عباسی را می‌گرفتند و از مشروعیت آنان و نظام خلافت در برابر حکومت‌های اهالی «تغلب» دفاع و حمایت می‌کردند. اما نکته جالب درباره باقلانی این است که او با آل بویه هم، بسیار نزدیک بود. البته ما اطلاع زیادی درباره جزئیات زندگی او به ویژه پس از ترک شیراز و آمدن به بغداد در دست نداریم، اما به هر حال می‌دانیم که وی با حمایت آل بویه مقام قاضی‌القضاتی بخش‌هایی از سرزمین خلافت عباسی را به دست آورد، در حالی که قاضی عبدالجبار معتزلی، به عنوان دانشمندی معتزلی، قاضی‌القضاتی بخش‌های دیگری را عهده‌دار بود. شاید مناسبات او با آل بویه در بغداد به تدریج به تیرگی کشیده است. ما به هر حال چیز زیادی در این باره نمی‌دانیم، اما تألیف کتابی درباره امامت بنی عباس از نمونه‌های نادر میان سنیان است. به طور کلی به دلیل تعصب عباسیان نسبت به خلافت خود و بنیاد مشروعیت آن، گرچه به تدریج آنان دست از دعای اولیه و شیعی خود در مورد عباس، عموی پیامبر(ص) برداشتند، ولی احترام نسبت به شخصیت او و بحث از جایگاه او در اسلام همواره مد نظر آنان بوده و نویسندگان هم به ویژه در نیمه نخست خلافت آنان در نوشته‌ها و مجالس و امالی خود رعایت این جنبه را می‌کرده‌اند و در واقع نوعی خودسانسوری را در نظر داشته‌اند. انواع احادیثی هم که در فضائل عباس و سهم او در اسلام در این دوره ساخته و پرداخته شده، و همچنین روایات بی‌شماری که در فضائل علمی و اجتهادی ابن عباس ساخته و روایت می‌شد، طبعاً به دلیل گرایش حاکم در عباسیان بود. اما از اینکه باقلانی در این کتاب چه نظری نسبت به مبانی مشروعیت عباسیان داشته، به دلیل این که کتاب از میان رفته است، اطلاعی در دست نیست؛ اما از بخش‌هایی که در کتاب مناقب الأئمة در این باره آمده، شاید بتوان در این مورد اظهار نظر کرد. در این باره پس از این صحبت خواهیم کرد.

اما همان طور که گفتیم مهم‌ترین کتاب باقلانی درباره امامت، ظاهراً همین کتاب مناقب الأئمة بوده است. جلد دومی که در اختیار ماست و به تازگی به چاپ رسیده، از بحث جنگ جمل و قتال طلحه و زبیر و عایشه با حضرت امیر(ع) آغاز می‌شود که شاید هم، آغاز این بحث در اواخر جلد نخست بوده که هم‌اینک در اختیار نیست. به هر حال روشن است که در مجلد اول به موضوع خلافت سه خلیفه نخستین پرداخته است؛ دفاع از خلافت آنان و

راشدین، «سنت» و مخالفت با آن «بدعت» قلمداد می‌شده است. از دیگر سو، آنان ضمن تصویب عمل صحابه و رد هرگونه سوء ظن نسبت به آنان، می‌کوشیدند آنچه در فتنه اولی میان صحابه گذشته است را، تأویل به خیر و صواب کنند. طبعاً با چنین دیدگاهی، در کتاب‌های آنان ضمن دفاع از امامت خلفای راشدین، تمامی مطاعنی که در خصوص رفتار آنان و یا نحوه به خلافت رسیدن آنان از سوی گرایش‌های مختلف مطرح می‌شد، مورد نقد و نقض قرار می‌گرفت. عنوان کتاب باقلانی، نشان دهنده این است که، کتابش به این موضوعات بیشتر توجه داشته است. طبعاً مراد از ائمه در عنوان کتابش، خلفای راشدین هستند.

از فهرستی که قاضی عیاض در ترتیب المدارک نسبت به تألیفات باقلانی ارائه داده، روشن می‌شود که او چندین کتاب درباره موضوع امامت داشته است. یکی از آنها همان مدخل مختصر پیش گفته است که ظاهراً همانی است که از آن با عنوان الامامة الصغیرة هم یاد می‌شود. وی کتاب دیگری هم با عنوان الامامة الکبیرة داشته که به نظر من احتمالاً مقصود از آن، همین کتاب مناقب الأئمة است. یک یا دو کتاب هم درباره امامت بنی العباس دارد که در آن به «نصرت» عباس، عموی پیامبر(ص) و امامت بنی العباس پرداخته است. عنوان کتاب نشان دهنده آن است که باقلانی در این کتاب خلافت عباسیان را مورد تأیید قرار می‌دهد و البته این امر نشان از عمق وفاداری او به خلافت عباسیان است که در آن دوره همان طور که می‌دانیم، از سوی



روایت باقلانی در این کتاب داشت. گرچه به شکل مختصرتری این مباحث در کتاب التمهید آمده است و در آنجا عقاید امامیه مورد نقض قرار گرفته است.

در صفحه ۲۴۶ چاپ حاضر عبارتی از باقلانی آمده که نشان می‌دهد، مسائل اصلی کتاب مناقب الأئمة که شامل اثبات امامت و مناقب خلفای راشدین و نقض مطاعن آنان بوده، پایان گرفته است و طبعاً دلیلی برای تداوم کتاب وجود نداشته است. اما در دنباله، فصول دیگر و بدون نظم معینی آمده، که می‌توان برای آن توجیهی یافت: به نظر ما کتاب مناقب الأئمة که مشتمل بر مباحثی، مقدماتی درباره امامت و اثبات آن و احکام مربوط به آن و به شکل مختصر بوده (همانی که با اندکی تفصیل، به عنوان بخش امامت کتاب التمهید از سوی باقلانی ارائه شده بوده است)، در اصل شامل مباحث مناقب خلفای راشدین و اثبات امامت آنان و مهمتر و مفصل‌تر از آن بحث درباره نقض مطاعن خلفا و به ویژه موضوع نزاع عثمان و فتنه اولی بوده که بخش عمده متن کتاب او را تشکیل می‌دهد است. از آنجا که به باقلانی در منابع کهن، کتابی با عنوان الدماء التي جرت بين الصحابة نسبت داده‌اند، من محتمل می‌دانم که اصل کتاب مناقب الأئمة، شامل همین متن الدماء التي جرت بين الصحابة بوده که در آغاز آن باقلانی متن الامامة الصغيرة خود را به عنوان مدخل کتاب گذاشته است. این مختصر به تصریح باقلانی در آغاز بخش امامت کتاب التمهید، حاصل امالی باقلانی بوده و نیز نوع تنظیم و عبارات متن کتاب مناقب الأئمة هم نشان از این دارد که متن کتاب حاصل امالی بوده است. شاید این مجالس درسی باقلانی که در آن مؤلف، کتاب خود را املا و ارائه می‌دهد است، در اصل شامل همین کتاب الدماء التي جرت بين الصحابة بوده که مؤلف بعدها الامامة الصغيرة را به عنوان مدخل این متن، قرار داده بود و در مجموع آن را مناقب الأئمة و نقض المطاعن علی سلف الأمة خوانده است. چون بعید است که وی در یک موضوع، دو مرتبه کتابی نوشته باشد. بدین ترتیب شاید پایان متن اصلی کتاب همین صفحه ۲۴۶ جلد دوم باشد؛ اما احتمالاً چون مؤلف امالی خود را درباره امامت ادامه داده بود، بنابراین بعداً دنباله این مجالس هم در دنباله کتاب مناقب الأئمة نوشته شده و در مجموع الامامة الكبيرة خوانده می‌شده است. از آنجا که در کتاب التمهید به کتاب مناقب اشاره می‌کند، پس تألیف آن، پیش از کتاب التمهید بوده و در آن صورت اگر فرض کنیم که کتاب التمهید حتماً در شیراز و پیش از ورود باقلانی به بغداد نوشته شده است، پس باید این کتاب و یا حداقل

طریقه انتصاب آنان به مقام خلافت و رد مطاعنی که بر آنان از سوی مخالفان وارد شده بوده، از سوی امامیه برای هر سه تن و از نوع بحث‌هایی که در کتاب المغنی و کتاب الشافی وجود دارد. در مورد عثمان هم البته از سوی خوارج و شماری از معتزله نسبت به دور دوم خلافت او، انتقادات تندی وجود داشته که به احتمال قوی باقلانی به این موارد پاسخ داده است. نکته مهم دیگر نیز، درباره وقایع قتل عثمان و حکم قاتلان اوست. این بحث هم حتماً در مجلد اول، مطمح نظر بوده است. در اواخر جلد اول احتمالاً مسئله انتصاب حضرت امیر(ع) به مقام خلافت مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین جلد دوم با بحث درباره جنگ‌های حضرت(ع) آغاز می‌شود و این که حکم کسانی که با حضرت مخالفت کردند و با خلیفه وقت، وارد جنگ شدند، چگونه بوده است. موضع اهل سنت طبعاً در مورد دو جنگ جمل و صفین این بوده که اساس اختلاف را به اختلاف در اجتهاد در مسئله خلافت و حکم قاتلان عثمان و از این قبیل، تأویل می‌نمایند و سعی در این بوده است که عمل طرفین نزاع را، تصویب کنند. درباره مسئله جنگ جمل، باقلانی ناچار بوده ضمن دفاع از آموزه اهل سنت و جماعت، درباره صحابه و نزاع آنان، دیدگاه‌های امامیه و شماری از معتزله را در این مورد و در مورد مقابله عثمان با مخالفانش رد کند. بعد از این بحث، بلافاصله باقلانی به بحث موضع حضرت امیر(ع) در قضیه تحکیم می‌پردازد. در این بخش ضروری بوده که در آغاز، مسئله جنگ صفین و زمینه‌های آن را بررسی کند و آنگاه موضع حضرت را در این مورد روشن نماید. طبعاً آن چه او در این مورد ابراز کرده، بیشتر منظری اعتقادی و کلامی است تا آنچه از روایات تاریخی می‌تواند استنباط شود. یکی از مهم‌ترین بحث‌های مرتبط با این مسئله، و البته در دفاع از موضع حضرت امیر(ع)، مسئله نحوه تعامل حضرت با قاتلان عثمان است که مؤلف به تفصیل به دفاع از موضع حضرت در این مورد پرداخته است.^۵ با این وصف وی به عنوان یک نویسنده سنی از موضع معاویه در صفین نیز دفاع می‌کند و آن را به اختلاف در تأویل ارجاع می‌دهد که به نظر او جایز بوده است. در بخش بعد، در راستای انتقاد و نقض عقاید خوارج به قتل نهروان پرداخته است. طبعاً اینجاست که موضع حضرت امیر(ع) در تحکیم، که مورد انتقاد خوارج بوده، مورد دفاع قرار می‌گیرد. انتقاد او از خوارج بسیار تند است. در بخش‌های مربوط به خلافت ابوبکر و عمر و حتی عثمان، احتمالاً لبه تیز انتقادات او، امامیه بوده است که متأسفانه این بخش در اختیار نیست تا بتوان، دریافت روشن‌تری از بحث‌های فیما بین امامیه و اهل سنت، به

داده، به عقاید دیگری که درباره مراتب تفضیل میان چهار خلیفه از سوی برخی گرایش‌ها دیگر بیان می‌شده نیز می‌پردازد و آنها را هم، رد می‌کند. همچنین این باب فرصتی برای مؤلف فراهم کرده تا درباره مناط تفضیل و راه تشخیص افضل و احکام امامت از لحاظ برتری یافتن و آنچه بر آن افضل یافته‌اند، سخن راند. اینها مسائل بسیار مهمی است که نمونه‌های آن را در کتاب‌های همعصرانش مانند شیخ مفید و قاضی عبدالجبار و نیز نویسندگان زیدی مانند ابوالقاسم بستنی، نیز می‌بینیم. این فصل تا صفحه ۵۵۱ ادامه دارد.

بخش پایانی کتاب مناقب الأئمة، فصلی است درباره فدک و رد عقاید امامیه در خصوص این موضوع که می‌دانیم همواره و به خصوص در عصر شیخ مفید مورد توجه مؤلفان امامی مانند شیخ مفید و شریف مرتضی قرار داشته و آن را به عنوان یکی از مطاعن ابوبکر مطرح می‌کرده‌اند. این باب از صفحه ۵۵۲ آغاز می‌شود و تا صفحه ۶۴۷ یعنی پایان کتاب مناقب الأئمة ادامه می‌یابد. مؤلف جوانب مختلف این مسئله را با امعان نظر به رد و نقض عقاید امامیه در این باب مطرح می‌کند. این بخش البته به طور منطقی ارتباطی با بخش تفضیل ندارد، اما به نظر می‌رسد که این بخش نیز جزئی از امالی مؤلف بوده که در دنباله متن اصلی مناقب الأئمة از سوی مؤلف قرار گرفته است.

در پایان کتاب^۷ (و در مواردی در خود متن نیز)، باقلانی وعده شرح کتاب را می‌دهد که از وجود آن و اینکه آیا موفق به تألیف چنین شرحی شده، اطلاعی نداریم.

پی‌نوشت:

۱. برای او نک: مقاله این نگارنده در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل

«باقلانی».

۲. نک: باقلانی، التمهید، ص ۳۷۸.

۳. نک: مقاله این نگارنده در مورد باقلانی.

۴. البته در مورد ابن عباس این امر دلایل دیگری هم داشت.

۵. برای نقلی از کتاب مناقب الأئمة باقلانی در کتاب ابوالخطاب ابن دحیه در

اعلام النصر المبین، نک: همو، اعلام النصر، چاپ دارالغرب الاسلامی، ص ۱۱۵-۱۱۷.

مؤلف در اینجا به کلام باقلانی برای دفاع از موضع حضرت امیر(ع) استناد می‌کند.

۶. متن باقلانی از صفحه ۶۵ آغاز می‌شود.

۷. نک: ص ۶۴۷.

بخش اصلی آن را محصول سال‌های اقامت در شیراز و تحت سرپرستی عضدالدوله بدانیم. گرچه تاریخ تألیف کتاب التمهید روشن نیست، ولی از آنجا که آن را به سفارش عضدالدوله نوشته، به احتمال قوی، این کتاب محصول شیراز است. به هر حال در دنباله متن موجود کتاب مناقب الأئمة تعدادی مباحث دیگر، بدون نظم روشن منطقی آمده که احتمال بالا را در مورد کیفیت تنظیم متن کتاب می‌تواند تأیید کند.

در دنباله و از صفحه ۲۴۷ باقلانی به موضوعات عام کلامی درباره امامت باز می‌گردد. این بخش که در آن بیشتر نظر به رد عقاید شیعه امامیه داشته است، در صفحه ۲۹۲ پایان می‌گیرد. در دنباله مؤلف مباحث خود را درباره مسائل امامت، با بانی درباره تفضیل میان چهار خلیفه و اقوال مختلف در این باب ادامه می‌دهد. طبعاً او نظر اهل سنت را تحکیم و نظرات امامیه و معتزله در این باره را نقض می‌کند. مؤلف به تفضیل مناط تفضیل و فضائل خلفای راشدین را به ترتیب مورد بحث قرار می‌دهد و اقوال مخالفین و از جمله امامیه را رد می‌کند. به دلیل ادبیات تفضیل که معتزلیان و امامیه و زیدیه درباره افضلیت حضرت امیر(ع) بر سایر صحابه در این دوره و پیشتر ایجاد کرده بودند و شماری از آنها هم اکنون در اختیار ماست، گفتار باقلانی در این باب در پیش زمینه چنین ادبیاتی به خوبی می‌تواند جدل شیعی/ سنی را در این موضوع بازتاب دهد. در عصر باقلانی نیز این بحث‌ها از سوی معتزلیانی مانند ابوعبدالله بصری و نیز امامیانی مانند شیخ مفید و نیز دانشمندان زیدی در بغداد و ری و شهرهای دیگر مطرح می‌شد. همانطور که گفتیم، وی تکیه اصلی خود را در این بخش به رد نظرات شیعی درباره افضلیت حضرت امیر(ع) گذاشته است. در دنباله، از صفحه ۳۸۲ به جهت رد افضلیت حضرت امیر(ع) به دلیل قرابت با پیامبر(ص)، بانی را باز کرده درباره دعاوی شیعیان عباسی که به نظر آنان احقّ الناس برای امامت پس از پیامبر(ص)، عباس عموی ایشان بوده است. ارتباط این فصل با آنچه درباره کتاب او پیرامون نصرت امامت بنی‌العباس خواندیم، به درستی روشن نیست، شاید این بخش نیز که تقریباً مفصل هم هست، بخشی از همان کتاب بوده باشد. به هر حال در این قسمت، مؤلف هدف اصلیش رد عقاید کلامی امامیه درباره تفضیل و احق بودن حضرت امیر(ع) در خصوص امامت است. مؤلف با بهره‌گیری از عقاید شیعه‌العباس که در دوره او دیگر حضوری، از لحاظ تاریخی نداشته‌اند، می‌کوشد جوابی، نقضی برای عقاید امامیه در این باب فراهم کند. مؤلف در این باب بزرگ که به بحث تفضیل اختصاص